

بررسی ماهیت حقوقی نحلّه

حسن محمدی رمقانی**

محمد روشن*

چکیده

هبه به معنای اعم عبارت است از اینکه شخصی چیزی از مال خود را به صورت مجانی و بدون عوض به غیر تملیک کند و به معنای اخص قیدهایی دارد که شامل هر بخششی نمی‌شود. قانونگذار مواد ۷۹۵ تا ۸۰۷ قانون مدنی را به عقد هبه اختصاص داده است. هبه از عقود معین و دارای شرایط خاص انعقاد است.

در آیه ۴ سوره نساء از مهریه زن به نحلّه تعبیر شده است؛ در بند ب تبصره ۶ ماده واحده طلاق، حق جدیدی به عنوان نحلّه (بخشش) برای زوجه مطلقه پیش بینی شده که تا تصویب این قانون، در ایران سابقه تقنین نداشته است و نحلّه نیز در اصطلاح به معنای هبه و هدیه از روی طیب نفس می‌باشد. با توجه به ماهیت هبه، آیا ماهیت مهریه و نحلّه با هبه یکسان است؟

ماهیت مهریه در فقه و حقوق اختلافی است و از ۵ دیدگاه مختلف، یکی از آنها مستندا به آیه ۴ سوره نساء مهریه را هدیه دانسته است، به نظر می‌رسد در صورت پذیرش این نظریه، مهریه و یا حداقل مهرالمسمی شرایط و ویژگی‌های هبه را داشته باشد، اما در رابطه با نحلّه (بخشش) که در ماده واحده مربوط به طلاق ذکر شده است، با توجه به این که خطاب قانونگذار به دادگاه می‌باشد و در این بند از رضایت زوج به عنوان مهم‌ترین ویژگی هبه که ارادی بودن آن است ذکر نشده است، نمی‌توان آنرا هبه به معنای اخص

* استادیار حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) m-roshan@sbu.ac.ir

** کارشناس ارشد حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی mohamadi@yahoo.com

قانونی دانست، ولی با توجه به اینکه قانونگذار صراحتاً این حقوق مالی زوجه مطلقه را نحله (بخشش) نامیده است به ناچار باید آن را به عنوان یک هبه (بخشش) اجباری پذیرفت.

واژه‌های کلیدی: هبه، مهریه، نحله، بخشش اجباری.

۱. مقدمه

هبه یا هدیه دادن و یابخشش مال در فرهنگ ایران جایگاه ویژه‌ای دارد به طوری که هدیه دادن، میزان علاقه و عشق فرد را به گیرنده هدیه نشان می‌دهد. هبه شاخص‌ترین وسیله بخشش اموال است، که در فقه، در دو مفهوم عام و خاص به کار می‌رود. هبه به معنای عام عبارت از تملیک مجانی اموال است که شامل بخشش‌هایی مانند هدیه، جائزه، نحله، صدقه و وقف می‌شود (مالک، ۱۴۲۹، ج ۱: ۳۶۷)؛ هبه به معنای خاص تملیک مجانی و منجز عین است، بدون اینکه قصد قربت یا عنوان دیگری در آن شرط باشد (کاظم طباطبائی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۵۹).

قرآن کریم (نساء ۴) از مهر به «نحله» تعبیر کرده است و با توجه به اینکه نحله نیز به معنای بخشش و هبه از روی طیب نفس می‌باشد، عده‌ای مهریه را نیز هدیه‌ای از طرف زوج به زوجه دانسته‌اند. قانونگذار در بند ب تبصره ۶ ماده واحده مربوط به طلاق، زوج را در شرایط خاصی مجبور به پرداخت مبلغی از بابت نحله (بخشش) به زوجه کرده است. بنابر این ماهیت مهر و نحله چیست؟ و آیا ماهیت مهر و نحله با هبه یکسان است؟

در رابطه با ماهیت مهریه در بین فقهاء و حقوق دانان اختلاف نظر است ولی با توجه به این نظریه که مهریه هدیه‌ای از طرف زوج به زوجه است، به نظر می‌رسد که مهریه بتواند ماهیت و شرایط حداقل هبه به معنای اعم را داشته باشد ولی در رابطه با اینکه آیا نحله یا بخششی که در ماده واحده طلاق به عنوان یکی از حقوق مالی زوجه تعیین شده بتواند ماهیت هبه را داشته باشد جای تأمل است.

اکنون ماهیت هبه، مهر و نحله (بخشش) در سه مبحث جداگانه، در مبحث اول هبه و ماهیت آن و سپس ماهیت مهر و ارتباط آن با هبه و در مبحث پایانی نحله (بخشش) و ارتباط آن با هبه مورد بحث، بررسی و تدقیق قرار می‌گیرد.

۲. هبه

ابتدا معنای لغوی واصطلاحی هبه بررسی و سپس ماهیت هبه مورد بحث و علاوه بر آن مالی که موضوع هبه قرار می‌گیرد بررسی خواهد شد.

۱-۲. هبه در لغت و اصطلاح

هبه به معنای بخشیدن، اعطای چیزی به کسی بدون عوض، انعام، بخشش، هدیه و صدقه می‌باشد (عمید، ۱۳۶۲، ج ۱۲: ۱۰۸۲).

هبه در اصطلاح حقوقی عبارت از عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی که ملک خودش است مجاناً به شخص دیگری تملیک کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۳۱). در اصطلاح به هبه عطیه و نحله نیز می‌گویند (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۸: ۱۵۹).

معنای لغوی واصطلاحی هبه به هم نزدیک است. این تعریف اصطلاحی به معنای اعم است و هر نوع بخششی را شامل می‌شود، اما هبه به معنای اخص احتیاج به قیودی دارد که انواع هبه و بخشش را شامل نمی‌شود و لذا فقها در تعریف آن آورده اند: "تملیک مجانی و منجز عین، بدون اینکه قصد قربت یا عنوان دیگری در آن باشد" (شهیدثانی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۶۷). هبه در تعریف خاص از جمله عقود می‌باشد، بنابر این احتیاج به ایجاب و قبول دارد.

۲-۲. ماهیت هبه

قانونگذار مواد ۷۹۵ تا ۸۰۷ قانون مدنی را به تعریف و تبیین شرایط هبه اختصاص داده است و باتوجه به اینکه هبه در قانون ما دارای شرایط خاصی است بنابر این از جمله عقود معین می‌باشد.

ماده ۷۹۵ ق.م هبه را عقدی می‌داند که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند که در واقع در تعریف فقها این تعریف به هبه به معنای اعم اطلاق می‌شود لیکن در ادامه ویژگی‌هایی برای عقد هبه بیان می‌شود که ویژگی‌های عقد هبه به معنای خاص است. در عقد هبه تملیک کننده را واهب، طرف دیگر عقد را متهب (یا موهب له) و مالی را که مورد هبه است، عین موهوبه می‌گویند.

اولین موضوعی که در ماده ۷۹۵ ق.م در تعریف هبه تصریح شده عقد بودن آن و دومین ویژگی مجانی بودن عقد است (ماده ۷۹۵ ق.م: هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک کند).

مجانیت به عنوان یکی از ارکان هبه در ابتدا مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد: در قانون مدنی عقد مجانی تعریف نشده و اساتید حقوق معتقدند: عقد مجانی آن است که حقی از دارایی تملیک کننده به طرف دیگر به صورت ارادی منتقل شود، بدون آنکه عوضی برای آن در نظر گرفته شده باشد و قصد بخشش نیز وجود داشته باشد. یکی از استادان حقوق در این رابطه آورده است، مجانی بودن هبه این است که مفهوم بخشش هیچگاه با مبادله و معاوضه جمع نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۳۳).

البته باید دانست که بلاعوض بودن انتقال به تنهایی برای شناساندن هبه کافی نیست، زیرا در ماده ۸۰۱ ق.م صراحتاً به این موضوع که هبه ممکن است معوض باشد اشاره شده است، بدین معنی که متب (منتقل الیه) تعهد می‌نماید کاری را به سود انتقال دهنده و یا هر شخص ثالث دیگری که مورد نظر واهب است، انجام دهد و یا مالی را به آنها منتقل می‌سازد.

در این صورت هبه رکن مجانیت خود را حفظ می‌کند و یا آنکه ماهیتی معوض می‌یابد؟ ماده ۸۰۱ ق.م به درستی هبه و نافذ بودن این هبه اشاره کرده است. لازم به یادآوری است که نظرات و دیدگاههای مختلفی در این خصوص بیان شده که بعضی آن را معوض تلقی کرده اند (شهید ثانی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۶۷ و نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۸: ۱۵۸). برخی با این استدلال که عوض جنبه فرعی و تبعی دارد، بیان می‌دارند که با وجود شرط عوض هبه ماهیت مجانی بودن خود را از دست نمی‌دهد (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۵۹؛ امامی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۷۵ و کاتوزیان، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۳۰). عده‌ای نیز معتقدند: تا اندازه‌ای که عوض با هبه برابر می‌کند معوض و زاید بر آن هبه است (مازو، نقل در کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷).

ویژگی دیگر عقد هبه که در مواد ۷۹۵ و ۷۹۷ ق.م به آن اشاره شده است، تملیکی بودن عقد هبه و آنکه، عقد هبه با ایجاب، قبول و قبض، باعث انتقال مالکیت عین موهوبه به متب می‌شود.

بر اساس مواد ۷۹۸ و ۸۰۲ ق.م که به ترتیب بیان داشته اند: «هبه واقع نمی‌شود مگر با قبول و قبض متب و اگر قبل از قبض، متب و یا واهب فوت کند، هبه باطل است. عقد هبه یک عقد عینی است.

اما ویژگی دیگر عقد هبه که در ماده ۸۰۳ ق.م به آن اشاره شده قابل رجوع بودن

هبه می‌باشد ولی این اصل استثنای فراوانی دارد که در همین ماده آمده است، بنابراین در جایز بودن عقد هبه تردید می‌شود. و از سوی دیگر بر اساس مفاد ماده ۸۰۵ ق. م. هبه بر خلاف عقود جایز دیگر با مرگ یکی از طرفین منحل نمی‌شود و حق رجوع و اهب از بین می‌رود.

۳-۲. مال موضوع هبه (عین موهوبه)

شرایط متهب و واهب، همان شرایط عمومی طرفین معامله است اما در مورد عین موهوبه نکات ویژه‌ای وجود دارد که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد و بنابر این و با توجه به این که مهریه زوجه در اکثر مواقع به صورت کلی تعیین می‌شود و در واقع به صورت یک دین بر ذمه زوج قرار می‌گیرد باید بررسی نمود که آیا هبه عین کلی صحیح است؟

هبه عین معین و کلی در معین صحیح است اما در مورد عین کلی اختلاف نظر وجود دارد و عده‌ای معتقدند: از آن جایی که کلی در ذمه وجود خارجی ندارد، قبض آن ممکن نیست (محقق ثانی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۵۳) و استدلال کرده اند که آنچه امکان تسلیم و تملیک دارد مصداقی از مفهوم کلی است نه خود آن.

گروهی دیگر با مقایسه عقد هبه با بیع استدلال نموده اند: با توجه به جواز بیع کلی و آنکه در بیع قدرت بر تسلیم شرط صحت عقد است، چرا بیعی که با بیع قدرت بر تسلیم مبیع ندارد، صحیح است؟

در پاسخ آورده‌اند: در بیع قبض از شرایط تملیک نیست و با تراضی درباره فروش، خریدار استحقاق مطالبه مصداقی از مبیع را می‌یابد. در صورتی که در هبه، قبض شرط صحت است و در وقوع تملیک اثر تام دارد.

یکی از استادان حقوق معتقد است: مقصود از کلی، اشاره به تعیین و تسلیم یکی از مصداق‌های آن است و به این اعتبار وجود خارجی دارد و مورد تملیک قرار می‌گیرد، به بیان دیگر وجود کلی طبیعی عین وجود افراد آن است، و با تسلیم یکی از افراد قبض تحقق پیدا می‌کند. به همین دلیل بسیاری از محققان هبه مال کلی را پذیرفته اند (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۴). به نظر می‌آید این نظریه با قواعد و اصول کلی انطباق بیشتری داشته و بر سایر نظرات رجحان دارد.

از نظر قانون مدنی نیز هبه مالی به نحو کلی و عام دارای مبنای قوی تر است، زیرا

نویسندگان با ترک کلمه عین در تعریف هبه و قرار دادن کلمه مال، نشان داده اند که نمی‌خواهند قلمرو این عقد را به تملیک اعیان خارجی محدود سازند علاوه بر این از لحن ماده ۸۰۶ ق.م. نیز می‌توان تمایل آنان را به نفوذ هبه دین احراز کرد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۶).

در رابطه با هبه دین نیز (طبق مواد ۸۰۶، ۲۹۲ و ۱۰ ق.م) باید نفوذ تملیک رایگان در دین را پذیرفت و علاوه بر آن هبه حقوق نیز تابع احکام هبه دین است. بنابر مطالب پیش گفته، تملیک مجانی هر مالی، هبه است اما در رابطه با قبض اول باید مشخص شود که قبض مفهومی عرفی و دارد که استیلای بر مال به تناسب ماهیت آن‌ها متفاوت است و در مورد کلی و دین به نظر می‌رسد که با تسلیم سند طلب به متهب، دین به قبض متهب داده می‌شود و عمل حقوقی نیز در قالب هبه قرار می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۶۶؛ نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۸: ۱۶۱-۱۶۲ و کاظم طباطبایی یزدی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۱۶).

۳. مهر و ارتباط آن با هبه

مهر از احکام تأسیسی دین اسلام نیست، ولی شارع از امضاء و حکم به مشروعیت هدفی خاص داشته است؛ مهر یا صدق مالی است که زن بر اثر ازدواج مالک آن می‌شود و مرد ملزم به دادن آن به زن می‌شود. نهاد مهر در حقوق ایران مبتنی بر سنت و مذهب است و نظیر آن را در حقوق غربی نمی‌توان یافت (صفایی و امامی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۱ و روشن، ۱۳۸۹: ۹۳). پس باید ابتدا ماهیت مهریه و سپس ارتباط آن با هبه مورد بحث، بررسی و تدقیق قرار گیرد.

۳-۱. ماهیت مهریه

هدف و فلسفه نهاد مهر در عقد نکاح چیست؟ و اصولاً ماهیت مهر چیست؟ در رابطه با ماهیت مهر ۵ دیدگاه مختلف بیان شده است که هر یک مستنداتی دارد، که در این مقاله به صورت مختصر تبیین خواهند شد:

۳-۲. مهر صرفاً عوض در عقد نکاح است و در مقابل بضع قرار می‌گیرد

براین اساس نکاح عقد معاوضی شمرده می‌شود که در آن زن برای دریافت عوض که همان صدق باشد حق امتنانی دارد که از آن به حق حبس تعبیر می‌کنند. (نجفی،

۱۹۸۱، ۳۱ - ۳۲). در ماده ۱۰۸۵ ق.م.نیز به این موضوع اشاره شده است. برخی از اساتید حقوق نکاح را از عقود شبه معاوضی دانسته اند و آورده اند که نکاح دائم اساساً یک قرار داد غیر مالی است هر چند که پاره‌ای آثار مالی بر آن مترتب است (صفایی و امامی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۶۶)

۳-۳. مهریه به عنوان هبه‌ای از جانب زوج

قائلین به این نظر به آیه ۴ سوره نساء اشاره می‌کنند که در رابطه با این نظر در ادامه به صورت مفصل بحث خواهد شد (ابوزه‌رهه، ۱۴۱۹: ۱۷۰).

۳-۴. مهر به عنوان غرامت

قائلین به این نظر مهر را به عنوان غرامت و خسارت به زن به خاطر دوری از والدین و خانواده و سایر خساراتی که متحمل شده می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴ ج ۳: ۲۶۵ و حقانی زنجانی، ۱۳۵۰، ج ۱: ۱۵۰).

۳-۵. قرار داد مالی فرعی

...مهریه قراردادی مالی تبعی، یعنی قرار دادی راجع به مال و جدای از اصل نکاح ولی تابع آن است (صفایی و امامی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳۸).

۳-۶. ابزاری برای بقاء و دوام زندگی

این دیدگاه نیز با این استدلال که در صورتی که زوج دینی بر عهده نداشته باشد به راحتی تصمیم به ازدواج می‌گیرد و بدین گونه بقاء و دوام زندگی مشترک متزلزل می‌شود.

این نظر قابل انتقاد است، زیرا تجربیات و تحقیقات مختلف نشان می‌دهند که مهریه سنگین به هیچ وجه ضامن تداوم زوجیت نیست. و آنکه زوج مانند هر مدیون دیگری احتمال اعسار، ورشکستگی و افلاس و برخورداری از حقوق آن را دارد. بنابر مطالب پیش گفته، فارغ از درستی و یا نادرستی این دیدگاه‌ها در خصوص ماهیت مهر در بین فقهاء و حقوقدانان اتفاق نظر وجود ندارد؛ اکنون باید دید آیا مهر با هبه ارتباط دارد یا خیر؟

۳-۷. ارتباط مهر با هبه

بعد از شناخت ماهیت عقد هبه و مهر اکنون باید دید واقعاً مهریه یک هدیه و هبه از طرف زوج به زوجه است؟ آیا ماهیت مهر با عقد هبه یکسان است؟

همانطور که در ماده ۷۹۵ ق.م. در تعریف هبه آمده است: «هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند...» قانون مدنی در ادامه ماده فوق و در مواد ۷۹۶ تا ۸۰۷، مشخصات ویژگی‌ها و آثار عقد هبه را تبیین نموده است که در مباحث پیشین گذشت، اکنون باید ماهیت مهر در نکاح دائم را مورد بحث و بررسی قرار داد.

اولین دلیلی که دلالت بر ارتباط مهر با عقد هبه می‌نماید، مفهومی است که از قرآن کریم راجع به «مهر» استنباط می‌شود. همان طور که بیان شد قرآن کریم در آیه ۴ سوره نساء از مهر، تعبیر به نحله کرده و فرموده است «صداق‌های زنان را به عنوان بخشش پرداخت کنید...»

در تعریف نحله آمده است: «نحله» به معنای بخشش از روی طیب نفس و رضایت خاطر «عطیه‌ای که در مقابل ثمن و عوض نباشد». و این همان معنای عام «هبه» است. فارغ از خصائص و ویژگی‌های خاص حقوقی و شرایطی که لازمه چنین هبه‌ای است. بر همین اساس چون قرآن کریم از مهر به عنوان صدقه و نحله یاد کرده پس این تعبیر دلالت دارد که مهر هدیه‌ای از جانب مرد به زن است که برای تقریب و تألیف قلوب پرداخت می‌شود (ابوزهره، ۱۴۱۹: ۱۷۰).

برخی به صراحت عنوان داشته اند که قرآن کریم با کلمه نحله کاملاً تصریح می‌کند که مهر هیچ عنوانی جز عنوان تقدیمی، پیشکشی، عطیه و هدیه ندارد (مطهری، ۱۳۶۸: ۱۸۵ و محقق داماد، ۱۳۶۵: ۲۲۳).

کابین یا صداق نام‌های دیگری از جمله نحله، فریضه و اجر دارد عبارت است از مالی که به مناسبت عقد نکاح، مرد ملزم به دادن آن به زن است و الزام مربوط به تملیک مهر ناشی از حکم قانون است و ریشه قراردادی ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۳۸) بر اساس مطالب پیش گفته ماهیت حقیقی مهر به «هدیه» تعبیر شده است و بنابر این مهر عوض چیزی نیست.

۸-۳. نتیجه گیری

همان طور که ملاحظه شد در رابطه با ماهیت مهر اختلاف نظر وجود دارد و از بین دیدگاه‌هایی که بیان شد تنها یکی از این دیدگاهها ماهیت مهر را هبه دانسته، اما در صورت پذیرش این نظر آیا مهریه ویژگی‌ها و شرایط هبه را دارد یا نه؟ همان طور که

بیان شد هبه عقدی مجانی، معین، عینی و تملیکی و در موارد خاص قابل رجوع است و همانطور که بیان شد مال موهوبه می‌تواند عین معین، کلی در معین، کلی فی الذمه، منفعت و حق باشد.

مهریه می‌تواند ویژگی عقد هبه را داشته باشد با این تفاوت که در هبه عین کلی اختلاف نظر است و با توجه به اینکه در حال حاضر مهریه در اکثر مواقع به صورت عین کلی و به صورت دین بر ذمه زوج می‌باشد، در رابطه با قبض آن تردید می‌شود ولی با توجه به اینکه هبه عین کلی و دین پذیرفته شده است و اینکه قبض مفهومی عرفی دارد و استیلای بر مال به تناسب ماهیت آن متفاوت است و در مورد کلی و دین، به نظر می‌رسد که با تسلیم سند طلب به متهب، دین به قبض متهب داده می‌شود این عمل حقوقی نیز در قالب هبه قرار می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷؛ جواهر الکلام، ج ۲۸: ۱۶۱ - ۱۶۲ و کاظم یزدی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۱۶)، بنابر این نظریه قبض سند طلب کافی است، به نظر می‌رسد در مورد مهریه نیز با توجه به اینکه میزان مهر در عقد نامه درج می‌شود و عقد نامه سند طلب زوجه از زوج می‌باشد پس در قبض آن اشکالی وجود ندارد.

قابل رجوع بودن هبه نیز به عنوان یک اصل پذیرفته شده است که استثنائات آن در ماده ۸۰۳ ق. م آمده است، به نظر می‌رسد با توجه به این که در این ماده به هبه بین زن و شوهر اشاره نشده است و این که مهریه بعد از مشخص شدن وانعکاس در عقد نامه قابل رجوع از طرف زوج نیست، پس مهریه ویژگی هبه به معنای خاص را ندارد. البته با توجه به اینکه بعضی معتقدند: اگر زن و شوهر چیزی را به یکدیگر هبه کنند قابل رجوع نیست (بیات زنجانی، ۱۳۷۶: مساله ۲۸۴۹) بنا بر این نظریه می‌توان گفت هبه میان زوج و زوجه قابل رجوع نیست.

مضافاً اینکه اگر هبه در ضمن عقد لازمی بیاید قابل رجوع نیست، در مورد مهریه نیز به دلیل وقوع آن در ضمن عقد نکاح علی القاعده نباید قابل رجوع نباشد.

اگر نتوان مهریه را به عنوان یک هبه به معنای اخص فرض کنیم حداقل به عنوان یک هبه به معنای اعم قابل قبول خواهد بود، در این صورت در رابطه با غیر قابل رجوع بودن آن نیز مشکلی نیست و با توجه به این که صدقه نیز از جمله هبه و بخششی می‌باشد که قابل رجوع نیست می‌توان گفت که مهریه نیز یک هبه به معنای اعم

می‌باشد که قابل رجوع نمی‌باشد، بنابر این دارای شرایط و ویژگی‌های خاصی می‌باشد. البته موارد پیش گفته در رابطه با مهرالمسمی است که در آن رضایت زوج صریحاً بیان می‌شود ولی ممکن است در رابطه با اقسام دیگر مهریه نتوان اراده زوج را احراز کرد ولی به نظر می‌رسد که در موارد دیگر نیز رضایت زوج وجود دارد و با توجه به فرض اطلاع از قانون و عدم رافعت جهل به قانون و با توجه به اینکه در قانون موضوعه نتایج عدم تعیین مهر و اینکه نزدیکی و... باعث ثبوت مهریه می‌شود، به وضوح آمده است، به نظر می‌رسد زوج با فرض قانونی اطلاع از این مواد ازدواج می‌کند و در مورد مهرالمثل و... نیز رضایت زوج به معنای اخیرالذکر وجود دارد.

۴. بخشش (نحله)

در بند ب تبصره ۶ اصلاح مقررات مربوط به طلاق، حق جدیدی برای مطلقه پیش بینی شده است که تا تصویب این قانون فاقد پیشینه است، قانونگذار از این حق مالی به «بخشش» تعبیر کرده است. در تحلیل این بند بحث در مورد مفهوم و ماهیت، مبنا و مقایسه این بخشش با عقد هبه ضروری به نظر می‌رسد.

۱-۴. ماهیت بخشش (نحله)

نحله در لغت مترادف با عطیه، بخشش و عطای مجانی و رایگان است. قرآن کریم نیز نحله را در کنار «صدقات» به کار برده است که نشان از عطیه و رایگان بودن آن است؛ حال با توجه به اینکه «نحله» در متن قانون و به صورت یک قید توضیحی، پس از کلمه بخشش ذکر شده باید بررسی شود که آیا مقصود از بخشش در این قانون همان نحله در حقوق اسلام است؟

در قرآن کریم آمده است «مهر زنان را به عنوان نحله به آنان بپردازید.» (و آتوا النساء صدقاتهن نحله؛ نساء / ۴) در برخی تفاسیر که از این آیه به عمل آمده نحله را همان مهریه دانسته‌اند. حال باید دید چرا در این ماده واحده نحله به غیر مهریه اطلاق شده است و اگر نحله چیزی غیر از مهریه است مستند شرعی آن چیست؟

در کتب معتبر لغوی نحله به این معانی آمده است: النحله عطیه علی سبیل التبرع "نحله بخشش براساس تبرع و احسان می‌باشد." (راغب، ۱۴۱۲: ۴۸۵) بخشش و عطیه‌ای است که با طیب خاطر داده می‌شود (جوهری، ۱۹۵۶: ۵).

مقصود از نخله در بند ب تبصره ۶ ماده واحده، مهریه نیست و قانونگذار در این ماده واحده بیشتر معنای لغوی نخله را در نظر داشته است. ولی آیا پرداخت نخله یا بخشش مستند شرعی دارد و از آیات قرآنی نشأت می‌گیرد یا نه؟

به نظر می‌رسد این بخشش در قانون مورد بحث، تأسیس حقوقی و حق مالی جدیدی برای زوجه مطلقه است و قانونگذار خواسته بدین ترتیب از زنان مطلقه حمایت مالی کند.

اما با توجه به آیات قرآنی و روایات معتبر ملاحظه می‌شود، پرداخت نخله یا بخشش به زن در هنگام طلاق است و بند «ب» تبصره ۶ ماده واحده از این آیات قرآنی استنتاج شده است ولی در قرآن با عنوان «متاع» از آن یاد شده است؛ در ذیل به مستندات فقهی ماده قانونی مورد بحث اشاره می‌شود:

الف: قرآن

«و للمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین» «برای زنان مطلقه بهره‌ای شایسته است، چنانچه در خور مردان پرهیزگار می‌باشد» (بقره: ۲۴۱).

منظور از متاع در این گونه موارد هدیه‌ای است که مرد بعد از طلاق به زن می‌دهد، در این آیه نیز که خاتمه احکام طلاق است، برای آنکه هر چه بیشتر از انتقامجویی و ابراز کینه جلوگیری شود باز نسبت به زنان مطلقه سفارش شده است و می‌گوید: مردان موظفند که به همسری که طلاق می‌دهند هدیه‌ای بپردازند و این وظیفه برای همه مردان پرهیزگار مقرر شده است. البته ظاهر این آیه، همه زنان مطلقه را شامل می‌شود، ولی همانطور که در آیه ۲۳۶ آمده است هدیه دادن در صورتی واجب است که مهر تعیین نشده و عمل زناشویی انجام نگرفته باشد، بنابر این در موارد دیگر این حکم جنبه مستحب خواهد داشت، و در واقع یکی از دستورات کاملاً انسانی است که در اسلام وارد شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۵۳).

ب: سنت

مطابق روایات معتبر و متعدد پرداخت بخشش (متاع) به زن‌های مطلقه لازم است.

۱- روایت امیر المومنین (ع) که برای همه مطلقه‌ها حکم به متعه طلاق کرده است: لکل مطلقه: متعه الا المختلعه» (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۵: ۶۰).

۲- روایت امام باقر (ع) که فرموده: «متعہ النساء واجبه دخل بها او لم یدخل»

(همان، ۵۹).

برخی از مفسرین پرداخت «متاع» در آیه را شامل تمامی زنان مطلقه می‌دانند و معتقدند: «هدیه دادن به زنانی که طلاق می‌گیرند مستحب است (کاظم طباطبایی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۳۷۲).

آیه در ادامه به برخورد انسانی با زنان مطلقه از جانب شوهرانشان اشاره دارد و با وجودی که رابطه زوجیت قطع شده، برای اینکه هر چه بیشتر از انتقام جویی و ابراز کینه جلوگیری شود، به همه مردان پرهیزگار توصیه می‌کند چه در زمان عده و چه بعد از آن به همسران مطلقه خویش هدیه‌ای بپردازند (مکارم شیرازی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۱۵۳).

البته در برخی روایات پرداخت متعه فقط برای مطلقه غیر مدخوله که مهری برای او تعیین نشده است واجب شده است. (امام باقر (ع) و امام صادق (ع) که فرموده اند: "انها تجب المتعه للمطلقه التي قد بانث و ليس لزوجها رجعه فاما التي عليها رجعه فلا متعه لها" (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۵: ۵۴).

در آیه ۲۳۶ سوره بقره خداوند متعال می‌فرماید: «لا جناح عليكم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فريضه و متعهن على الموسع قدره و على المقتر قدره متاعاً بالمعروف حقاً على المحسین» (اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر طلاق دهید گناهی بر شما نیست (در این موقع) آنها را (با هدیه‌ای مناسب) بفرستد سازید. آن کس که توانایی دارد به اندازه توانایی اش و آن کس که تنگ دست است به اندازه خودش، هدیه‌ای شایسته بدهد و این بر نیکوکاران الزامی است).

با استناد به این آیه به نظر می‌رسد که این قدر متیقن از مسأله است و مقتضای جمع این دو دسته روایات این است که بایستی آن دسته از روایات که پرداخت متعه را برای مطلق زنان می‌دانند را بر استحباب حمل کنیم (روحانی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۱۶۵ و طباطبایی، ۱۴۱۲، ج ۱۰: ۴).

با توجه به قرآن، روایات، تفاسیر و استدلال فقها باید گفت: خداوند به مردان توصیه کرده است که پس از طلاق بدون توجه به نوع و دلیل آن، مالی در خور توجه برای زن که متناسب با نیاز اقتصادی وی بوده، با توجه به وسع مالی مرد، برای عدم سختی زن بعد از طلاق به او اعطا شود (طباطبایی، مکارم شیرازی، روحانی و...) تادیه این نحله و متاع از باب بخشش یا هبه بر مرد مستحب است.

۴-۲. شرایط وملاک‌های بخشش طبق بندب تبصره ۶ ماده واحده وارتباط آن با هبه مقصود قانونگذار از تصویب قانون اخیرالذکر و تبصره مورد بحث، حمایت از زنان مطلقه است به همین دلیل سعی بر این شده است که قانون به گونه‌ای تنظیم شود که به هر طریق ممکن حقوق زن تأمین شود از این رو در وهله ی اول باید از طریق بند «الف» اجرت المثل کارهای انجام شده زوجه پرداخت شود ودر غیر این صورت به حکم بند ب عمل شود و چون شرایط پرداخت اجرت المثل یعنی دستور زوج بر انجام کارهای خانه و « قصد عدم تبرع از سوی زوجه » امری دشواری بوده و بنابر این بند «ب» اهمیت یافته و باید بررسی شود.

در ابتدا باید توجه داشت تمام شرایطی که در متن تبصره بیان شده، برای اعمال بند «الف» یا «ب» الزامی است و بندهای الف و ب علاوه بر شرایط مشترک ویژگی‌های انحصاری نیز دارند .

این شرایط در متن تبصره بدین شرح آمده است و بنابر این برای حکم به پرداخت مبلغی به عنوان بخشش لازم است که طلاق به درخواست زن نباشد، یا شرط مالی بین زوجین وجود نداشته باشد و...؛ فقدان هر یک از این شرایط زوجه را از اجرت المثل و بخشش محروم می‌نماید.

نکته دیگر در مورد اعمال بند «ب» این است که در صورتی می‌توان زوج را به پرداخت بخشش الزام نمود که اعمال بند «الف» ممکن نباشد. زیرا این دو بند در طول یکدیگرند و از نظر ترتیبی بند الف «مقدم» بر بند «ب» می‌باشد. در بند ب آمده است: در غیر مورد بند الف با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج دادگاه مبلغی را از باب نحله برای زوجه تعیین می‌نماید.

برای بررسی دقیق این بند عبارتهای آن تفسیر می‌شود تا بتوان به نتیجه منطقی نائل شد:

۴-۲-۱. شرایط وملاک‌های بخشش طبق ماده واحده

۴-۲-۱-۱. در غیر مورد بند الف: همان طور که بیان شد بند الف در رابطه با پرداخت اجرت المثل به زوجه می‌باشد که در تبصره ۶ ماده واحده به آن اشاره شده است و در این بند شرایط استحقاق زوجه به اجرت المثل بیان شده است که در پی

می‌آید:

«...الف- چنانچه زوجه کارهای را که شرعاً به عهده وی نبوده است به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.»

منظور از این عبارت این است که در مواردی که شرایط موجود در بند الف تبصره ۶ یعنی از قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۱۳۷۱/۸/۲۸، مصوب مجتمع تشخیص مصلحت نظام اثبات دستور زوج بر انجام امور خانه داری توسط زوجه یا اثبات قصد عدم تبرع زوجه در انجام امور خانه داری، موجود نباشد و یا برای دادگاه ثابت نشود، طبق بند ب عمل می‌شود.

۲-۱-۲-۴. سنوات زندگی مشترک: منظور مدت زمانی است که زوج بازوجه با هم زندگی مشترک داشته اند و علی القاعده با توجه به مدت زمانی که زوجین با هم زندگی کرده اند باید مبلغ بخشش متفاوت باشد.

۳-۱-۲-۴. نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده است: در واقع کارهایی است که در صورت شرایط باید اجرت المثل با توجه به آن محاسبه شود، پس به نظر می‌رسد منظور کارهایی است که شرعاً به عهده زوجه نیست ولی به دلیل اینکه انجام آن یا به دستور زوج نبوده، یا زوجه با قصد تبرع انجام داده و یا به دستور زوج بوده و با عدم قصد تبرع انجام داده ولی برای دادگاه ثابت نشود، نسبت به پرداخت اجرات المثل حکم داده نمی‌شود.

حال این سوال پیش می‌آید که بر اساس ماده ۳۳۶ ق. م. اگر انجام دهنده خدمت قصد تبرع داشته باشد استیفاء کننده دینی به او ندارد در صورتی که استیفاء کننده مالی را به طرف خود تملیک کند، این اقدام وصف تبرع، بخشش و یا هدیه دارد و یا پرداخت دین طبیعی است؟

ممکن است گفته شود که در حقوق ما هبه خدمات وجود ندارد. پس در صورتی که شخص به قصد تبرع کاری با ارزش رابه سود دیگری انجام دهد طلبی را از او پیدا می‌کند که به دلیل تبرعی بودن قانون حق رجوع او رابه طلبکار نمی‌دهد. بر اساس ماده ۲۶۶ ق. م. هر گاه مخلوم مالی به خدمتگذاری به وصف مزبور پردازد، در واقع دین طبیعی خودش را پرداخته است. برعکس می‌توان گفت، هدیه کننده، بدون اینکه دینی

داشته باشد مالی را به طور مجانی تملیک کرده است، انگیزه حق شناس نمی‌تواند ماهیت آن را تغییر دهد. نتیجتاً به نظر می‌رسد تنها تحلیل واقعی تراضی طرفین در هر مورد می‌تواند ماهیت عمل حقوقی را معین کند، بنابر این در ما نحن فیه نیز به نظر می‌رسد که تبرعی بودن کارهای زوجه در منزل زوج یکی از انگیزه‌های پرداخت نحله (بخشش) به زوجه می‌باشد.

یکی دیگر از مواردی که مقنن در این بند به آن تصریح کرده است وسع مالی زوج است که مستند آن آیه ۲۳۶ سوره بقره است (لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضه و متعهن علی متاعها بعد ان تنقضی عدتها علی الموسع قدره و علی المقتر قدره).

۱-۲-۴. دادگاه مبلغی را از بابت بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید:

پس همان طور که پیداست در این تبصره قانونگذار به دادگاه خطاب کرده که از اموال زوج با توجه به شرایط ذکر شده مبلغی را از بابت بخشش برای زوجه تعیین کند.

۱-۲-۴. انتقادات وارده بر تبصره

اکنون با توجه به مستند فقهی تادیه نحله، متاع و بخشش به زوجه بعد از طلاق، سه انتقاد بر این تبصره وارد است:

۱- اجرای این تبصره در موردی است که طلاق به درخواست زوج باشد، هم چنین تقاضای طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوءاخلاق و رفتار وی نباشد، اما آیه قرآن پرداخت متاع بدون استثناء در هر طلاقی مستحب دانسته است، اعم از اینکه طلاق از جانب مرد یا زن و وزن در طلاق مقصر باشد یا نه، لذا وجود این ۲ شرط در پرداخت نحله، جایگاهی در مبانی فقهی ندارد.

۲- نحله با اجرت المثل متفاوت است. اما قانونگذار مقرر نموده است که وقتی شرایط مندرج در بندالف تبصره ۶ واحده احراز نشد، مطابق بند ب برای پرداخت نحله باید سنوات زندگی مشترک و نوع کارهای زوجه محاسبه شود، تا مقدار نحله مشخص شود، در صورتی که معنای نحله و نوع محاسبه آن با اجرت المثل فرق دارد و نیاز به محاسبه کارهای زن در منزل و نیز سنوات زندگی مشترک ندارد، بلکه تادیه آن از سوی مرد بعد از هر طلاقی مستحب است.

۳- در قرآن به مرد توصیه شده است که مبلغی از بابت بخشش و نحله برای زن

در هنگام طلاق در نظر بگیرد و همان طور که بیان شد این امر دلالت بر استحباب می‌نماید و در صورتی که این تبصره مورد خطاب دادگاه می‌باشد و زوج اجبار به بخشش و هبه به زوجه است.

۳-۴. رابطه نحلہ (بخشش) با هبه

با توجه به روشن شدن ماهیت نحلہ در فقه و تبصره آیا تادیه نحلہ (بخشش) به زوجه در زمان طلاق هبه‌ای از طرف زوج است؟

در آیات قرآنی مربوط به این قاعده، همان طور که بیان شده مالی که به زن داده می‌شود «متاع» نامیده شده و در متون فقهی نیز اصطلاحاً از آن به «متعہ الطلاق» تعبیر می‌شود و در هیچ متنی از آن عنوان به «نحلہ» تعبیر نشده است. تعبیر «نحلہ» در قرآن کریم در یک مورد به کار رفته است که مربوط به اصل صداق است (واتوا النساء صدقاتهن نحلہ... نساء / ۴) از این رو به نظر می‌رسد، استعمال این عنوان در بند ب تبصره ۶ از روی مسامحه است و معنای حقیقی بخشش از آن اراده نشده است در غیر این صورت از این جهت این ایراد بر آن وارد است که هبه عقد است و نیاز به توافق طرفین دارد و نمی‌توان مرد را اجبار به آن کرد (صفایی و امامی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۳۸). البته می‌توان گفت که در این تبصره قانونگذار معنای اصطلاحی نحلہ مد نظر نداشته و بیشتر به معنای لغوی نحلہ توجه داشته است.

به نظر برخی از حقوقدانان الزام شوهر به پرداخت نحلہ نیز دنباله همان فکر جبران خسارت زن در مورد سوء استفاده شوهر از اختیار طلاق است پس آنچه به زن داده می‌شود، حق او است نه بخشش، وابستگی میزان نحلہ به طول دوران زناشویی و نوع کارهایی که زوجه انجام داده است و وضع مالی زوج نشان می‌دهد که منظور قانونگذار جبران زیان‌های مادی و معنوی همسری است که در شکست زندگی خانوادگی نقش نداشته و قربانی سوء استفاده شوهر قرار گرفته است. به همین جهت نیز شوهر به دادن نحلہ الزام می‌شود و اراده او در ایجاد تعهد و میزان آن هیچ اثری ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۲ ضمیمه).

با توجه به آیه قرآن این معنا نیز مستفاد است که در واقع قرآن به مرد توصیه می‌کند که مبلغی بعد از طلاق به زوجه به صورت غیر معوض و تبرعی بدهد که با توجه به روایات و تفاسیر، بخشش به زوجه بعد از طلاق مستحب است.

با توجه به اینکه هبه به معنای اعم شامل هر نوع بخششی می‌باشد به نظر می‌رسد هر کالایی که مرد به زن می‌دهد نوعی از هبه به معنی اعم است و ممکن است واجد ویژگی‌های هبه به معنای اخص از منظر فقها و و حقوق دانان شود.

اما آیا مبلغی که باتوجه به بند ب تبصره ۶ ماده واحده دادگاه از طرف زوج برای زوجه تعیین می‌کند می‌تواند متصف به ویژگی‌های هبه شود و یا حداقل معنی بخشش از آن فهمیده شود؟

با توجه به ویژگی‌ها و شرایطی که هبه دارد اولاً هبه عقد است و لذا نیاز به توافق طرفین دارد ولی در این بند موقوف به اراده زوجین به ویژه زوج و یا رضایت او نیست و قانونگذار در خطاب به دادگاه آورده است که مبلغی از بابت بخشش برای زوج تعیین کند.

می‌توان گفت عبارت دادگاه مبلغی را از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید را باید با توجه به تمام کلمات آن تفسیر کنیم و نظر داد که باتوجه به خود کلمه بخشش (نحله) که در عبارت به کار رفته می‌توان رضایت شوهر را به این بخشش استنباط کرد (مثلاً یا اینکه زن و شوهر با هم و با مشورت دادگاه به نتیجه می‌رسند که مرد یک مبلغ به زن هبه کند و دادگاه هم در حکم طلاق این مبلغ را تعیین می‌کند چون از کلمه بخشش ارادی و با قصد تبرع بودن آن به ذهن خطور می‌کند و یا اینکه درست است که دادگاه خود از طرف زوج مبلغی را به زوجه هبه می‌کند و در واقع نوعی هبه فضولی است که با رضایت بعدی زوج یعنی با رضایت به پرداخت کردن آن نفوذ پیدا می‌کند. این نظر در صورتی قابلیت طرح دارد که اجرای حکم دادگاه جنبه اختیاری برای زوج داشته باشد و در صورت عدم پرداخت ضمانت اجرایی نداشته باشد، که با توجه به آثاری که ما از حکم دادگاه می‌دانیم قبول این نظر بعید است. مضافاً آنکه صحت هبه فضولی جای بحث و تامل است.

به نظر می‌رسد که هر چند نامگذاری حق مالی زوجه که به دستور دادگاه و به اجبار پرداخت می‌شود به بخشش (نحله) وجه روشنی ندارد ولی باتوجه به اینکه در تبصره صراحتاً به بخشش بودن این حق مالی زوجه اشاره شده به ناچار باید آن را حداقل به عنوان یک هبه به معنای اعم پذیرفت و آن راهبه و بخشش اجباری نامید.

۵. نتیجه‌گیری

هبه معانی عام و خاص دارد که در معنای عام به هر نوع بخششی و در معنای خاص قیودی دارد که هر نوع بخششی را شامل نمی‌شود، هبه به معنای خاص از جمله عقود معین و دارای شرایطی خاص است که در مواد ۷۹۵ تا ۸۰۷ ق.م. قانونگذار به تعریف و تبیین شرایط اختصاصی آن از قبیل: عقد، مجانیت، معین، تملیکی، عینی، قابلیت رجوع پرداخته است. با بررسی ماهیت مهریه در عقد نکاح معلوم شد ماهیت آن بین فقها اختلافی است اما طبق نظر فقیهانی که مهریه را هدیه‌ای از طرف زوج به زوجه می‌دانند به نظر می‌رسد مهریه واجد ویژگی هبه به معنای خاص و یا حداقل عام باشد.

در رابطه با نحله (بخشش) که در بند ۶ تبصره ماده واحده مربوط به طلاق به آن اشاره شده با بررسی ماهیت این بخشش هر چند با توجه به مستند شرعی آن (بقره: ۲۴۱) و هم چنین با توجه به اینکه طبق روایات و نظر بعضی از مفسرین که بر استحباب این بخشش از طرف زوج به زوجه بعد از طلاق نظر دارد، می‌توان گفت که طبق آیه متاعی که زوج به زوجه می‌دهد می‌تواند در واقع ویژگی‌های هبه به معنای عام و یا خاص را داشته باشد. اما طبق قانون، این حقوق مالی زوجه که قانونگذار از آن به بخشش یاد کرده مهم‌ترین ویژگی بخشش (هبه)، چه معنای عام و چه به معنای خاص، به ویژه ارادی بودن این عقد را دارا نیست و نامگذاری این حق مالی که به دستور دادگاه و به اجبار پرداخت می‌شود به بخشش (نحله) وجه روشنی ندارد ولی با توجه به اینکه در بند ۶ تبصره صراحتاً به بخشش بودن این حق مالی اشاره شده به ناچار باید این حق مالی زوجه را به معنای هبه به معنای اعم پذیرفت و آن را هبه و بخشش اجباری نامید.

اگر چه به نظر می‌رسد به دلایل شرایط شکلی اقامه دعوی در استحقاق زوجه از این حق، عملاً گام اساسی در جهت ترفیه حال زوجه مطلقه به عمل نیامده است ولی لازم است برای جبران خسارت‌های وارده به زنان مطلقه راهکارهای دیگری تدارک دیده شود که اولاً دارای مبانی مشخص فقهی و حقوقی باشد و ثانیاً به گونه‌ای آیین دادرسی آن تنظیم شود که مآلاً زنان موصوف عموماً از منافع آن منتفع شوند.

منابع

قرآن کریم

- الامام ابو زهره، محمد (۱۴۱۹). *الاحوال شخصیه*. مصر: دارالفکر العربی.
- امامی، حسن (۱۳۷۹). *حقوق مدنی*، ج ۲. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۲ه.ق). *مکاسب*، ج ۲. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- بیات زنجانی، اسدالله (۱۳۷۶). *رساله توضیح المسائل*. قابل دسترس در: <https://bayatzanjani.net/fa/products/index.html>
- جبلی العاملی، زین الدین (شهید ثانی) (۱۳۷۳). *مسالک الافهام*، ج ۱. تهران: انتشارات معارف اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۵۶). *الصحاح*. قاهره: دارالعلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۳ ه.ق). *وسائل الشعیه*. قم: مکتبه الاسلامیه.
- حقانی زنجانی، حسین (۱۳۵۰). *حقوق خانواده در اسلام*، ج ۱. قم: گنج دانش.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ه.ق). *مفردات الفاظ القرآن*. دمشق: دارالقلم.
- روحانی، محمدصادق (۱۴۱۴ ه.ق). *فقه الصادق (ع)*، ج ۲۲. قم: موسسه دارالکتاب.
- روشن، محمد (۱۳۸۹). *مباحثی از حقوق خانواده*. تهران: انتشارات جنگل.
- صفار، محمد جواد (۱۳۸۵). *جزوه درسی حقوق مدنی* ۵. تهران: انتشارات داخلی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
- صفایی، حسین و امامی، اسدالله (۱۳۷۷). *حقوق خانواده*، ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم (۱۴۲۴ ه.ق). *ملحقات عروه الوثقی*، ج ۲. تهران: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طباطبایی، علی (۱۴۱۲ ه.ق). *ریاض المسائل*، ج ۱۰. بیروت: دارالهادی.
- عمید، حسن (۱۳۶۲). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲). *حقوق خانواده*، ج ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷). *عظایا*. تهران: گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷). *عقودمعین*، ج ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- کرکی (محقق ثانی)، علی بن الحسین (۱۴۱۱ ه.ق). **جامع المقاصد**، ج ۱. قم: انتشارات موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- ماده واحده قانون طلاق مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام ۱۳۷۱/۱۱/۲۷ (۱۳۸۴). تهران: روزنامه رسمی.
- مالک بن انس (۱۴۲۹ ه.ق). **المدونه الكبرى**، ج ۲. بیروت: دار صادر.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۹). **بحار الانوار**. تهران: مکتبه الاسلامیه.
- مجموعه قوانین حقوقی و کیفری**، قانون مدنی (۱۳۹۰). گردآوری محمد حسینی نیک. تهران: مجد.
- محقق داماد، مصطفی (۱۳۶۵). **حقوق خانواده، نکاح و انحلال آن**. تهران: نشر علوم اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۸). **نظام حقوقی زن در اسلام**، تهران: دفتر نشر علوم اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۵۴). **تفسیر نمونه**. تهران: انتشارات دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۷۹). **تحریر الوسیله**. قم: دارالعلم.
- نجفی، محمد حسن (۱۹۸۱). **جواهر الکلام**. بیروت: مؤسسه المرتضی العاملیه.